

نوروز مادل شکستان



علی مسعودینیا
نویسنده

با بیتهی درخشان از «نوذر پرنگ» سخن گشایی کنم که آن چهره در این نوروز خوانی بهار یهوار مکتوب قصد گفتن دارم، تمام و کمال بیان کرده: «نوبهار است و می‌آباد و صبا گللبیز است / چه کنم با جگر خاک که ماتم خیز است». تغییر فصل و آبوهوا و خرمی طبیعت پیرامون که قانون و اقتضای این سبهاره است و در نیکیوی، زیبایی و روح بخشی آن تردیدی نیست. خاصه برای ما ایرانیان که قرن‌هاست نسبت به این تغییر فصل، شرطی شده‌ایم و پیوندش زده‌ایم با نوروز، جشن، شادمانی و امید به آغازی دوباره و روزگاری خوش‌تر و کامروایانه‌تر. اما نکته‌ای نهفته است در شعر این شاعر فقید معاصر که وصف حال ماست؛ در این خرمی طبیعی تردیدی نیست، اما چه کنیم با اوضاع این خاک گرمی، این میهن مجروح که نمی‌گذارد بادی خوش، خاطری آسوده و کامی شیرین به استقبال بهار برویم و عیدمان به‌واقع عید باشد. چندی پیش در ترانه‌ای از گروه «بهرانی» نیز همین مضمون را رصد کردم. جایی که پیاپی از زیبایی‌ها و شادی‌های بهار سخن می‌گوید و بعد می‌رسد به این مصرع که «در بهار جنگ نشه بهیو!». صدحال کوبنده‌ای است برای یک ترانه کم‌وبیش پاپ. خوبی‌های بهار به جای خودش، ولی نکند باز فاجعه‌ای در راه باشد؛ جنگی... سوگی... فقری... بیدادی... بین آن شعر و این ترانه گمانم سه، چهار دهه‌ای فاصله باشد. ولی حس، انگار همان حس است و دغدغه، همان دغدغه.

راستش برای بخش زیادی از ایرانیان، سال‌هاست که دل و دماغی نمانده برای جشن، نوروز و شادمانی. ما چرا هم فقط معیشت، رخت نو، گل، شیرینی و سفره‌ی بی‌روغن شام شب عید نیست. ما دل شکسته‌ترین و دل چرکین‌ترین مردم دنیاییم در این بزنگاه بدقلق تاریخ. حق هم داریم. سزاوار این همه سوگ، رنج و ماتم نیستیم. بردباری کرده‌ایم در تنگناها، جان گذا کرده‌ایم در تهدیدها، فکر کرده‌ایم، خوانده‌ایم، نوشته‌ایم که جاهل و بی‌خبر نباشیم، امید بسته‌ایم و پرورده‌ایم و اعتماد کرده‌ایم. اما هرگز پاسخی که سزاوارمان باشد، نگرفته‌ایم. دروغ شنیده‌ایم، بی‌حرمتی دیده‌ایم، نادیده گرفته شده‌ایم و حالا با این دل شکسته چه هفت‌سین و ساز و دهل؟ چه امن عیسی؟ نمی‌خواهم کامتان را تلخ‌تر کنم در این روزها، اما قرار هم نیست به دروغ تظاهر کنیم که همه چیز روبه‌راه است و «بوی بهبود از اوضاع جهان» می‌شنوبیم. شما را نمی‌دانم اما من در دهه اخیر، سال‌به‌سال بر اضطراب و ناامیدی ام افزوده شده‌ام. اضطراب از آینده مبهم دور و نزدیک این خاک و ناامیدی از بهبود کم‌هزینه و آرام اوضاع آن. البته که به نسبت شرایطی که در آنیم، باز خوب تاب آورده‌ایم. هنوز می‌گوئیم خنده‌ای بر لب‌هامان باشد و خنده‌ای بر لب دیگران بیابوریم، هنوز زنده‌ایم و به هر نحو ممکن تقلا می‌کنیم زنده‌بمان را فریاد بزینم و به گوش آنان که ما را راکد و بی‌روح می‌خواهند، برسانیم. دستاورد مهم این سالیان برای ما این بوده که یکبار دیگر کشف کنیم، امید بستن و تکیه کردن به نیرویی جز خودمان، همین خود متکثر بی‌شکل ناهمگون که جنس دردها را مشترک است، خطاست. آبی گرم نمی‌شود از جایی، تعداد گوش‌های شنوای جهان مدام رو به نقصان است و در دالان‌های سردبایه‌های تاریک سیاست، آن قدر فریب و خدعه و ناراستی تلنبار شده که عاقبتی جز سرگردانی و گم‌گشتگی برای ما رقم نخواهد زد. حبل‌المتینی اگر در کار باشد، بافای از همدلی و آگاهی خواهد بود. دلگرم به پوست کلفت و دل‌اندیده‌مان باشیم و دورتر را ببینیم در این سال جدید. دورتر را که ببینی، بهاری رفته باشیم، اما نوزادان، خردسالان و نوجوانان امروز، در آن بهار دورتر چنان غرق شادکامی و نیک‌بختی‌اند که مدام از ما و آن گونه که زیستیم به نیکی یاد می‌کنند و جاودانه‌مان می‌سازند. این ماندگارترین و بهترین میراثی است که می‌توانیم از خود بر جای بگذاریم. پس با این که «خاک ماتم خیز است»، اما فکر می‌کنم افسردگی و انفعال مطلق، بزرگ‌ترین ستمی است که می‌توانیم در حق آینده این سرزمین و آیندگانش روا داریم. پس آرزو کنیم سال پیش‌رو، سال خردورزی باشد، سال آگاهی و آگاهی بخشی باشد، سال همدلی و گشایش باشد. اگر نبود، امید را موقوف نمی‌کنیم. دل می‌بندیم به سال بعدش، باز نشد، سال بعدش، باز نشد، سال بعدش و سال‌های بعدترش، تا هستیم و توان داریم، بهارتان خوش و نوروزتان خجسته.

نوروزنامه / ۳

از نوروز باستانی ایرانی تا نوروز آینده جهانی



موسی اکرمی
استاد فلسفه

جشن عبارت است از برگزاری آیین شادمانی همگانی در میان ملت‌ها، قوم‌ها و گروه‌های پیشگانی و خانواده‌ها، در ترازهای گروهی تا ملی، چونان در خورترین کنشگری گروهی فرهنگی - تمدنی به بهانه‌های گوناگون، از بزرگداشت رویدادهای گوناگون شادی‌آفرین ملی و دینی تا نکوداشت خاطره‌های رویدادهای کوچک و بزرگ، که به افزایش کارمایه روانی فردی و گروهی و همستگی مهرآمیز افراد می‌انجامد. انسان‌ها در برپایی جشن‌ها از ۱- هنرهای گوناگون نمایش، تندیس‌سازی، نگارگری، شعر، موسیقی، آواز و رقص، ۲- ورزش‌هایی چون کشتی، سوارکاری و کمانگیری، ۳- زیباترین، ویژه‌ترین و پاکترین پوشاک‌ها، ۴- لذتبخش‌ترین خوراک‌ها و نوشاک‌ها بهره می‌گیرند و در دیدارها مهرآمیزترین سخنان و بهترین آرزوها را نثار یکدیگر می‌کنند. عامل‌های گوناگونی در نگهداشت یا دگرگشت یا فراز و فرود جشن‌ها تأثیر دارند.

جشن‌های ایرانی

ایرانیان، با هر تعریف و تاریخ و جغرافیایی برای ایران، از روزگاران باستان «جشن» های گوناگون داشته‌اند. واژه «جشن»، برگرفته از «یستا» (yasna) ی اوستایی، به‌معنای «ستایش» است که به آیین‌های سرورآمیز «ستایش» اشاره دارد. دیرینگی و برجایی این واژه، مفهوم و مصداق آن نشان‌دهنده پیوستگی فرهنگی ایرانیان در درازنای تاریخ است. جشن‌های ایرانی از گونه‌های خانوادگی، پیشگانی، قومی و ملی برخوردار بوده‌اند. شماری از برجسته‌ترین جشن‌های ملی، آمیخته با باورهای دینی، به علت‌های گوناگون برجای مانده‌اند، یا از میان رفته و به خاطره‌های ملی پیوسته‌اند.

جشن‌های ملی - دینی ماهانه

در گاهشماری ایرانی استوار بر ۱۲ ماه ۳۰ روزه، هر ماه نامی داشته‌است که در گاهشماری رسمی کنونی ما، با دگرگشت‌هایی در واگویش (تلفظ)، پذیرفته شده‌اند. فزون بر این، هر روز از ماه ۳۰ روزه را نیز نامی بوده‌است، که ۱۲ روز آن‌ها همان نام‌های ماه‌ها را داشته‌اند. برای نمونه، نام روز یکم ماه «اورمزد» و نام روز سیام «انارام» بوده‌است. سه روز از ۳۰ روز ماه نام «دی» را داشته‌اند. «دی» در اوستایی به‌معنای دادار (نام‌صفتی برای اهورامزدا) است. برای بازشناسی این سه روز از ماه دی، آن‌ها را به‌نام روز پس از آن پیوند داده و سه نام ناهمساز پدید آورده بودند: «دی به آذر» (هشتم‌دی ماه)، «دی به مهر» (پانزدهم‌دی ماه) و «دی به دین» (بیست‌وسوم‌دی ماه).

بدین‌سان در ۱۱ ماه از ۱۲ ماه، نام یک‌روز با نام آن ماه یکسان می‌شده‌است و بر پایه معنای یک نام‌صفت، در دی‌ماه چهار بار نام روز و نام ماه همسان بوده‌اند. ایرانیان در هر ماه، روز هفتم با آن ماه را، یا نامگذاری بر پایه نام ماه، جشن می‌گرفته‌اند: چهار جشن «دی‌گان» در دی ماه، ۱۱ جشن در ۱۱ ماه دیگر: از فروردینگان اردیبهشتگان تا بهمنگان و سپندارمذگان. نخستین دی‌گان، یعنی جشن روز نخست دی‌ماه بر پایه همسانی نام‌های «اورمزد» «دی»، در فردای شب پلدا، بسیار مهم بوده و خوروروز نیز نامیده می‌شده‌است.

جشن‌های شش‌گانه گاهنبار

در ماه‌های اردیبهشت، تیر، شهریور، مهر، دی و اسفند شش جشن پنج‌روزه - چونان جشن‌های پنج‌روزه‌های آفرینش آسمان، آفرینش آب، آفرینش زمین، آفرینش گیا، آفرینش زیا و آفرینش انسان - برگزار می‌شده‌اند. در گاهشماری استوار بر ۱۲ ماه ۳۰ روزه واپسین پنج‌روزه یا پنجه دزدیده (یعنی پنج‌روز پایانی سال، پس از ۳۶۰ روز ۱۲ ماه) یکسان بوده‌اند. می‌توان از جشن فروردگان یا جشن فرورها یا جشن روان‌های درگذشته در ۱۰ روز پایانی سال نیز یاد کرد که پنج‌روز آن با واپسین گاهنبار و پنجه دزدیده انطباق داشته‌اند.

نوروز

برای ایرانیان، با چنین جشن‌های ملی دینی سامانمند شگفتی‌انگیز، بزرگترین جشن‌ها «نوروز»

بخشداران و دهداران درمی‌یافتند که در آن چند روزه می‌توانند از مردم بیاموزند که با سنگرمه‌های درهم و روی ترش نمی‌توان حکومت کرد و مردم را تابع خود و دستورات دولتی ساخت. برگزاری این مراسم اما به‌دلایل مذکور با مشکلاتی اساسی مواجه شد چنان‌چه بسیاری دیگر از رسم‌های نوروزی دچار این اشکالات شدند.

غفلت از بعد اجتماعی نوروز

این در حالی است که این رسم‌ها به‌رغم رشد و توسعه مدرنیته و ظهور وسایل ارتباطات جمعی و سرگرمی‌ها و تفریحات گوناگون از جمله رادیو و تلویزیون و سینما می‌توانستند همچنان به حیات خود ادامه دهند. چنان‌چه هالوین به‌عنوان یکی از این رسوم غربی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و سال‌به‌سال زیباتر و جهانی‌تر برپا می‌شود؛ بالین که منشاء آن خرافه است، منشاء میرنوروزی اما اتفاقاً رخدادی اجتماعی و ناظر بر تغییر رفتار انسان‌ها در مقابل یکدیگر و حکومت در مقابل مردم است. از این باب می‌خواهم اشاره کنم که توجه دستگاه‌های دولتی و از جمله شهرداری‌ها در سال‌های اخیر در خیابان‌ها و میادین به نوروز و رسم و رسوم آن حتی اگر در بی‌سلیقه‌ترین شکل ممکن هم صورت بگیرد باز هم تصویری زیبا از تغییر سال می‌سازد، اما نکته این جاست که مایکی از بنیان‌های نوروز را فراموش کرده‌ایم و جشنی را از یاد برده‌ایم که بنیان آن بر تغییر رفتار و کردار و تغییر نگاه به اجتماع و رابطه آن با حکومت بوده‌است و آن را به چیدمان سفره هفت‌سین، نواختن ساز و دهل و... محدود کرده و با تفکری کاهشی چیزی را از دست داده‌ایم که بی‌نیاز از تمدن بوده‌است. از این باب می‌توان گفت نهنتها غفلت صورت گرفته که غفلتی عظیم رخ داده‌است. چنان‌چه می‌بینید جمهوری‌های تاجیکستان، آذربایجان و... هم این نگاه اجتماعی را نادیده می‌گیرند و جای تأسف فراوان است که نه سیستم‌های ارتباطی خودشان متوجه این غفلت هستند، نه ما که خود را ایرانیان اصیل می‌دانیم تلاشی کرده و از خود پرسیده‌ایم چرا حضرت حافظ می‌فرماید: «سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی / که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی» و با تغییر احکام چه تحول و اصلاحی را در رفتار مدنظر دارد که ما را به دریافتن آن نصیحتی کند؟

حاجی فیروز تمسخر سیاه‌پوستان نیست

آن‌چه اشاره کردم ناظر به تغییر چهره طبیعت بود که هیچ حکومتی نمی‌تواند مانعی در برابر آن ایجاد کند. ضمن این که جای خالی مراسم و مناسک معناداری چون کوسه‌پوشیدن، میر نوروزی و نظایر آن به‌شدت احساس می‌شود؛ مراسم و مناسکی که به‌معنای نهفته در آن‌ها بی‌توجهی شده و تنها به‌عنوان بازی و سرگرمی تلقی شده‌اند. نکته دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم در مورد حاجی فیروز است. بسیاری از شبه‌روشنفکران ما به‌دلایل به‌نظر من، بسیار جاهلانه از جمله ادعای مقاله به‌اتبعیض نژادی، در مقابل حاجی فیروز و چهره سیاه او ایستادگی کرده و چنین القاء کردند که سیاهی چهره حاجی فیروز به‌معنای تمسخر سیاه‌پوستان است، در حالی که میان این دو موضوع به‌هیچ‌عنوان چنین ارتباطی وجود ندارد و تنها خود این شبه‌روشنفکران بودند که می‌توانستند چنین ربطی میان چهره سیاه حاجی فیروز و تبعیض نژادی قائل شوند. این در حالی است که حاجی فیروز و نوید نوروز توسط اوبان لباس سرخ و صورت سیاه، سرشار از معنا و پیام است و مسئله به‌هیچ‌عنوان تحقیر یک نژاد و نظایر آن نیست. من افتخار می‌کنم که از سال ۱۳۴۹، از سالی که روی خیمه‌شب‌بازی کار کرده و عروسک مبارک را احیاء کردم به معرفی آن در جهان پرداختم و در مقابل چنین نگاه‌های از بیخ و بن اشتباه ناظر بر ارتباط میان حاجی فیروز و مبارک و عدم احترام به سیاه‌پوستان ایستادم. حرف من همواره این بوده‌است که مبارک نویدبخش سعادت و پیروزی و زبان گویای تقد مردمی و دست‌کم شادی حداقلی است. در پایان هم‌زمان با بروز تحول عمیق در دل و جان طبیعت، برای همگان آرزوی تحولی عمیق در رفتار و کردار اجتماعی می‌کنم.

سرزمین‌های اسلامی همین سرازیر شدن سیل هدایا و شاید باج و خراج به دربارها بوده‌است و تعظیم نوروز را در میان اهل قدرت و سیاست بنیاد یکسره مرهون عنایت قلبی آنها به این رسم خجسته بدانیم. علاوه بر این، نباید از یاد ببریم که در همان روزگاران، عدای از اهل دین، به‌ویژه فقها، نوروز را رسم گبران و مجوسان شمرده و آن را تحریم کرده بودند. نمونه بارز این عده حجت‌الاسلام امام محمد غزالی است که فتوای او در باب تنجیس و تحریم نوروز از این قرار است: «آنچه برای سده و نوروز فرورشد، چون سیر و شمشیر چوبین و بوق سفالین؛ این در نفس خود حرام نیست ولیکن اظهار شعرا گبران حرام است و مخالف شرع است و هر چه برای آن کنند نشاید؛ بلکه نوروز و سده باید که مندرس شود و کسی نام آن نبرد، تا [آنجا که] گروهی از سلف گفته‌اند که نوروز گرفت باید داشت تا از آن طعام‌ها [که به مناسبت نوروز تهیه می‌شود] خورده نباید و شب سده چراغ فرا نباید گرفت تا اصلاً آتش نبینند، و محققان گفته‌اند که روزه داشتن آن روز هم ذکر این روز بوده‌نشاید که نام این روز برزده به‌هیچ‌وجه، بلکه با روزهای دیگر برابر باید داشت و شب سده همچنین، چنان‌که از وی نام و نشان نماند.» تا توجه به قدرت و نفوذ دینی و معنوی فقهای چون غزالی در دنیای اسلام باید آفرین گفت به ایرانیان که نوروز را به‌رغم آنف مرگ‌پرستان زندگی‌ستیزی چون او زنده نگه داشته و همچنان با شکوه تمام جشن می‌گیرند. این را هم البته نباید از یاد برد که اهل سیاست و حکومت نیز در بسیاری از ممالک اسلامی برای حفظ منافع مادی و نیز برای جلب قلوب رعایای خود مصلحت را در این می‌دیده‌اند که جشن‌هایی چون نوروز و مهرگان و سده را، مانند دو عید بزرگ قریان و قطر، گرمی بدارند و در پاسخ خشک‌مغزان آخرت‌اندیش این بیت حافظ را زبان حال خود کنند: «گر بدی گفت حسودی و فیقی رنجید / گو تو خوش باش که ما گوش به احق نکنیم.» منابع: ابوریحان، محمدبن احمد البیرونی، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، به‌تصحیح پرویز اکذایی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۰ / بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به‌تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰ / غزالی، ابوحامد محمد، کیمیای سعادت، به‌کوشش حسین خدیوجم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۴.